



دو فصلنامه‌ی مطالعات سیاسی جهان اسلام (علمی - پژوهشی)

سال دوم، شماره‌ی (۵)، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۷۳-۴۹

## بررسی تأثیر مدرنیسم در به وجود آمدن بنیادگرایی اسلامی (مطالعه موردی نووهابیسم)

بهنام بهاری

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل

مهدی بخشی شیخ احمد\*

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل

پیمان وهاب‌پور

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

### چکیده

پرسش از تأثیر مدرنیسم در به وجود آمدن بنیادگرایی اسلامی دغدغه اصلی پژوهش حاضر می‌باشد. بر همین اساس فرضیه مقاله بدین قرار است که بنیادگرایی دینی، به معنای کوشش برای احیای ارزش‌های دینی، در مقابله با ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های مدرن، واکنشی عمومی و سراسری در قرن بیستم میلادی بوده و در فرهنگ‌های مذهبی گوناگون اعم از مسیحی، یهودی و اسلامی پدیدار شده است. تنها ویژگی مشترک و کلان تمامی این بنیادگرایی‌ها را می‌توان تقابل آن‌ها با مدرنیسم غربی دانست. بنیادگرایی اسلامی عمدتاً در فقه اهل حدیث، حنبلی‌گری و اشعری‌گری ریشه دارد و مهم‌ترین نماینده این جریان در عصر حاضر نیز نووهابیسم و نمود عینی آن القاعده می‌باشد. جنگی که در ۱۱ سپتامبر توسط القاعده به راه افتاد، جنگ اسلام علیه مسیحیت یا یهودیت نیست، بلکه جنگ نووهابیون علیه همه اصول و ارزش‌های فرهنگی‌ای می‌باشد که توسط مدرنیته ارائه شده است.

**واژگان کلیدی:** مدرنیسم، بنیادگرایی، بنیادگرایی اسلامی، نووهابیسم، القاعده

---

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۳/۱۶ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۶/۱

## ۱- مقدمه

از جمله چالش‌های فراروی جهان امروز که اندیشه تحلیل‌گران و اندیشمندان را به خود مشغول ساخته، مسأله بنیادگرایی است. این واژه گرچه در اوایل، فقط برای فرقه پروتستان‌های انجیلی در آمریکا کاربرد داشت، اما در نیمه دوم قرن بیستم، همزمان با شکل‌گیری جریان‌های دینی نو در اغلب مذاهب کاربرد گسترده‌تری یافت. این موضوع پرسش‌ها و بحث‌های دامنه‌داری را در میان نظریه‌پردازان موجب شده است. هنوز در بین صاحب‌نظران در این خصوص که بنیادگرایی مذهبی دقیقاً چیست، خیزش جهانی دین چه علل و ریشه‌هایی دارد، چشم‌انداز آتی آن چگونه خواهد بود و پی‌آمدهای آن برای بافت نظام بین‌الملل به‌ویژه روابط بین دولت‌ها و فرهنگ‌ها و صلح و ثبات جهانی چه خواهد بود و در نهایت جریان بنیادگرایی مذهبی دارای چه نقاط اشتراک و افتراقی است و تنوع و تعدد آن چگونه می‌باشد؟ نظرات متفاوتی وجود دارد.

در واکنش به ظهور و تهاجم گسترده مدرنیته به جهان اسلام، عمدتاً سه واکنش صورت گرفت: اول برخی از مسلمانان که می‌توان آنان را «روشنفکران تجددخواه» نامید بر این باور بودند که چاره‌ای جز قبول و پذیرش غرب و آموزه‌های آن وجود ندارد و بهتر این است که غرب را با تمام لوازم آن در آغوش گیریم. این همان جریان است که در ایران و در بسیاری از کشورهای اسلامی با عنوان مأنوس «غرب‌گرایی» برچسب خورده است. این جریان را که می‌توان تجددگرایی اسلامی نیز نامید، گذشته تاریخی خود را می‌خواند تا آن را نفی کند. دومین جریان معتقد بود که اسلام اساساً دین پیشرفت و ترقی است و بسیاری از آموزه‌های غربی را می‌توان در سنت اسلام یافت و تنها راه این است که به سنت مراجعه کنیم و با بازخوانی دوباره، ریشه‌های تجدد را در آن بیابیم. این جریان در ادبیات سیاسی با عنوان مشهور «روشنفکران دینی» معروف شده است. روشنفکران دینی با مراجعه به آثار و بقایای سنت اسلام تلاش می‌کردند تا اسلام را با تجدد سازگار نمایند. این جریان فکری گذشته را می‌خواند تا با غرب گفتگو کند و در نهایت سومین جریان که در واکنش به مسأله مدرنیته رخ داد بازگشت به سنت اصلی اسلام به دور از هرگونه وسوسه برای انطباق آن با آموزه‌های بشری مدرنیته است. (انصاری، ۱۳۸۶: ۸-۹) این جریان فکری را که می‌توان رادیکالیسم اسلامی نیز نامید، گذشته را می‌خواند تا غرب را نفی کند. این جریان خود به دو گرایش عمده تقسیم می‌شود؛ گروهی را که می‌توان «اسلام‌گرا» نامید، معتقدند که اسلام اساساً صورت‌بندی الهی است که نمی‌توان آن را با صورت‌بندی‌های مادی مقایسه کرد. گروه دوم که در تفسیر دین صرفاً به ساحت قشری و ظاهری آن توجه دارند «بنیادگرا» نامیده می‌شوند و مسأله اصلی پژوهش حاضر را در بر می‌گیرند. نماینده گروه اول اشخاصی مانند، امام خمینی (ره) می‌باشند. فرقه وهابیت و نمود

امروزی آن در لباس نووهایون (در قالب سازمان القاعده) نیز بارزترین نماینده گروه دوم به حساب می‌آید. (Roy, 1994: 31)

به دنبال واقعه ۱۱ سپتامبر واژه بنیادگرایی پیوستگی زیادی با اسلام، اسلام‌گرایی و جنبش‌های اسلامی، به خصوص در میان رسانه‌های غربی، پیدا کرده است. بر همین اساس نیز تحقیق در مورد بنیادگرایی اسلامی بخش مهمی از پژوهش‌های دینی معاصر را تشکیل می‌دهد. علاوه بر آن در حوزه علوم اجتماعی نیز بنیادگرایی اسلامی و علل و عوامل آن مورد توجه قرار گرفته است. دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی، به خصوص در غرب، هزینه‌های گزافی صرف تحقیق و پژوهش پیرامون این پدیده مدرن می‌کنند و در خصوص آن سمینارهای بین‌المللی متعددی برگزار می‌شود. با این وجود، هنوز ماهیت و عوامل پدیدآورنده‌ی آن به درستی شناخته و تبیین نشده و سطحی‌نگری و سیاست‌زدگی آفت فهم صحیح این پدیده شده است. از این رو ضرورت دارد تا به مفهوم شناسی این واژه در سده‌ی اخیر بپردازیم و چگونگی اطلاق آن را بر اسلام‌گرایی معاصر بررسی نماییم. علاوه بر این، واژه مذکور به دلیل بار معنایی خاصی که یافته است، به‌عنوان «برچسبی منفی»، به‌ویژه در مورد اسلام‌گرایان استفاده می‌شود و از سوی رسانه‌های غربی با اسلام سیاسی پیوندزده شده است. ولی هنوز در ایران، چنانکه باید، مورد مطالعه علمی قرار نگرفته و دلایل این حجم وسیع تبلیغاتی به درستی شناخته نشده است. در واقع، تفسیرهایی که بنیادگرها از دین ارائه می‌دهند، باعث شده است تا غرب آن را بهانه‌ای برای مقابله با اسلام قرار دهد. غربی که خود، در قالب مدرنیسم، در به وجود آمدن آن نقش داشته است.

براساس آنچه که مطرح شد، تلاش داریم به این سوال اصلی پاسخ دهیم که: مختصات و ویژگی‌های بنیادگرایی اسلامی در عصر مدرنیته چیست؟ و مدرنیسم چه تأثیری بر ابعاد و پیچیدگی‌های آن گذاشته است؟ پاسخ اولیه به این پرسش این است که: بنیادگرایی دینی، به معنای کوشش برای احیای ارزش‌های دینی، در مقابله با ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های مدرن، واکنشی عمومی و سراسری در قرن بیستم میلادی بوده و در فرهنگ‌های مذهبی گوناگون اعم از مسیحی، یهودی و اسلامی پدیدار شده است. ویژگی مشترک و کلان تمامی این بنیادگرایی‌ها را می‌توان تقابل آن‌ها با مدرنیسم غربی دانست. چه در کاربرد اصلی این واژه در مسیحیت پروتستان آمریکایی و چه در دیگر کاربردهای آن در دیگر مکاتب و ادیان، رد و تقابل با آموزه‌ها و اصول مدرنیسم غربی وجود دارد. بر این اساس بنیادگرایی اسلامی، در تقابل با مدرنیسم غربی شکل گرفته است و عمدتاً در فقه اهل حدیث، حنبلی‌گری و اشعری‌گری ریشه دارد، به عنوان مثال؛ مهم‌ترین نماینده این جریان را می‌توان محمدبن عبدالوهاب و فرقه وهابیت و نمود امروزی آن را نووهاییسم، در قالب سازمان القاعده دانست. نووهاییسم، نتیجه ملاقات دو زوج می‌باشد؛ محافظه‌کاری فرهنگی و اجتماعی وهابیت و رادیکالیسم سیاسی قطبی‌گرایی.

اسامه بن لادن نماینده نسل وهابیت و ایمن الظواهری نیز، نماینده میراث قطبی گرایی می باشد. بررسی ایدئولوژی سازمان القاعده نشان می دهد که این سازمان علت اصلی شکل گیری خود را مقابله با بنیادهای ارزشی و فرهنگی غرب (در قالب مدرنیته) عنوان نموده است.<sup>۱</sup> بر همین اساس این سازمان گرایشی ابزاری به مدرنیته دارد، بدین معنی که از تسلیحات نظامی مدرن، در راستای رسیدن به اهداف خود، استفاده می کند ولی وجوه فکری و فرهنگی مدرنیته را نفی می کند.

## ۲- مدرنیسم

بودلر، شاعر نیمه دوم قرن نوزدهم فرانسه اولین کسی است که مدرنیسم را تعریف می کند. وی در تعریف مدرنیسم می گوید: «هر چیز پر تحرکی که از یک سو زاپندگی، استمرار و تداومی لاینهایی را نوید می دهد و از سوی دیگر ویرانگری هر چه از گذشته رسیده، جمود، سکون و ثبات است.» همانطور که مشاهده می شود، طبق تعریف بودلر، مدرنیسم مجموعه ای متناقض است. در واقع بودلر نخستین کسی است که «مدرنیته را با مضمون زوال یا انحطاط پیوند زد تا بلکه از طریق آن این امکان یا احتمال را خاطر نشان سازد که زشت می تواند زیبا باشد.» مارشال برمن نیز همین دیدگاه یا تعریف را از مدرنیته ارائه می دهد. وی مدرنیته را چنین توصیف می کند: «وحدتی از عدم وحدت یا اتحاد پراکندگی ها، که از یک سو ما را به گرداب مرگی از پریشانی، اختلال، از هم گسیختگی ابهام، دلتنگی و اضطراب و از سوی دیگر به احیا و زایش مجدد، جاودانگی، طراوت و تازگی دائمی، مبارزه و تضاد می کشاند.» به اعتقاد برمن؛ «مدرن بودن یعنی پیدا کردن یا یافتن خودمان در محیطی که ماجراجویی، قدرت، لذت، رشد، و دگرگونی ما و جهان را وعده می دهد ... مدرنیته تمام بشریت را متحد می سازد، لیکن این وحدت یا اتحاد وحدت تفرقه یا وحدت عدم اتحاد و پراکندگی هاست.» (منتظری، ۱۳۸۰: ۲۱۲-۲۱۳)

تعاریف مختلفی از مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون ارائه شده است. در بعضی از مواقع این سه اصطلاح یکی دانسته شده و در بعضی از مواقع متفاوت از یکدیگر انگاشته شده است. با این حال به نظر می رسد، سه مفهوم مورد اشاره سه وجه از یک مثلث می باشند. بر همین اساس مدرنیته «وضع و مرحله ای تاریخی است، که در تاریخ غرب در طی چندین سده بتدریج شکل گرفته است»، اما مدرنیزاسیون «سیاستی است اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برای نزدیک سازی وضع سرزمین های غیر غربی به وضع مدرنیته غربی». در مقابل، «مدرنیسم» یا تجددگرایی، ایدئولوژی خاصی است که تحقق تجدد غربی در سراسر جهان را ممکن یا ضروری و به هر حال مطلوب می داند. پس «تجددگرایی متضمن دو مقوله دیگر، یعنی تجدد و متجددسازی، نیز هست. بنابراین، سه مفهوم مورد نظر سه وجه از یک مثلثند.» (بشیریه و لگن هاوزن، ۱۳۷۷ و

۱۳۷۸: ۴) صرف نظر از تعاریف مختلفی که از مدرنیسم ارائه شده است، یکی از خصوصیات مهم دوران مدرن، کنار گذاشته شدن دین از صحنه اجتماع می‌باشد. «البته منظور غفلت از آخرت و غفلت از دین است، نه انکار دین». انسان دوران مدرن «پس از طی مراحل خاص به این نتیجه می‌رسد که ماهیتی به «شرط لا» داشته باشد؛ یعنی نسبت به آخرت غافل باشد». (خانگی، ۱۳۸۲: ۴-۵)

### ۳- بنیادگرایی

بنیادگرایان به دنبال اصلاح جامعه بر اساس عقاید مذهبی می‌باشند. آنها خواهان تغییر قوانین، اخلاق، هنجارهای حاکم بر جامعه و در بعضی مواقع نوع نظام سیاسی می‌باشند. آنها بیشتر از آنکه به دنبال جامعه‌ای مدرن باشند، متمایل به جامعه‌ای سنتی می‌باشند (Haynes, 1995: 10). نگاهی به تاریخچه اصطلاح بنیادگرایی نشان می‌دهد که این واژه از کلمه «Fundamentalism» به معنای شالوده، اساس و پایه مشتق شده است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، از درگیری داخلی در میان پروتستان‌های کلیسای انجیلی آمریکا و در برابر اصول و آموزه‌های مدرنیسم برخاسته است. (Haynes, 1995: 22) دیدگاه‌های ضد مدرنیستی آنان در کتابچه‌هایی با عنوان «بنیادگرایی» که در سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۵ چاپ شد، طرح‌ریزی گردید. طرفداران این فرقه، بنیادگرایی را در مقابل مدرنیسم قرار داده و خود را بنیادگرا نامیدند (Barkun, 2003: 57-58; Random House Webster's College Dictionary, 1997: 526, and Martinus Vorster, 2007: 6-8). فرقه مذکور ضمن تأکید بر حقیقت نص کتاب مقدس در برابر تفسیرهای جدید، با ایمان به اینکه متن انجیل الهی ابدی بوده و خطا ناپذیر می‌باشد، به مبانی کلامی خاص پای‌بند و خواهان تمایزگذاری دقیق «رستگار» از «غیررستگار» و «برگزیده» از «غیربرگزیده» بودند. استدلال پروتستان‌های انجیلی این بود که تأویلات غلط و نادرستی از متن انجیل ارائه شده که باید آنها را زدود و در مقابل، تفسیری درست از آن به دست داد. از نظر آنان؛ «نجات روح و رستگاری انسان به عنوان مهمترین هدف مسیحیت، فقط از رهگذر تأویل لفظی انجیل تحقق‌پذیر است و تا زمانی که این تفسیر ارائه نشود و در اختیار پیروان قرار نگیرد، نمی‌توان به رستگاری بشر امیدوار بود. پس تفسیرهای کنونی و رایج قادر به تأمین رستگاری برای بشر نیستند.» (خسروی، ۱۳۸۵: ۱۲۳) با این حال با گسترش جریان‌های دینی در سایر مذاهب از جمله اسلام، یهودیت، بودایی و هندو در نیمه دوم قرن بیستم، واژه بنیادگرایی کاربرد گسترده‌تری یافت و در مورد تمامی جریان‌های فکری - دینی به کار گرفته شد.

### ۳-۱- بنیادگرایی اسلامی

اگر چه بنیادگرایی اسلامی و اسلام سیاسی اغلب به عنوان عبارات مترادف لحاظ می‌گردند، اما این دو نیازمند تمایز هستند. بنیادگرایی اسلامی بخشی از جنبش مقاومت اسلامی معاصر است، منتها بخشی که تفاوت‌های زیادی با سایر بخش‌های این جنبش دارد. (Marshall, 2004) بنیادگرایی متفاوت از اسلام سیاسی یا اسلام‌گرایی می‌باشد و نمی‌توان آنها را یکی دانست. در واقع چنین کاربردی از بنیادگرایی عمدتاً در نگاه غربی به اسلام‌گرایان موجود، نهفته است. بر همین اساس نیز سیدحسین نصر، بنیادگرایی را «نسنجیده‌ترین اصطلاح» (نصر، ۱۳۸۳ ب: ۳۳۷) «ناخوشایند»، «ساختگی»، «دارای کاربردهای شیطانی» (نصر، ۱۳۸۳ الف: ۱۳۸) و «انگی برای کوبیدن اسلام» (نصر، ۱۳۸۳ الف: ۱۳۷) می‌داند. از نظر غرب، هر جریانی که از بازگشت دین به عرصه سیاسی سخن بگوید، «بنیادگرا» محسوب می‌شود. این نوع برداشت از اصطلاح بنیادگرایی حتی در میان خود اندیشمندان غرب نیز منتقدانی دارد، به عنوان نمونه؛ برنارد لوئیس، با اشاره به تاریخچه استفاده از اصطلاح بنیادگرایی که به مسیحیت برمی‌گردد، اعلام می‌دارد که بنیادگرایی برای اطلاق به مسیحیان پروتستانی به کارگرفته شد که به بی‌غلط بودن کتاب مقدس ایمان داشتند و از این منظر مخالف الهیات مدرن و هر گونه تفسیر از کتاب مقدس بودند. اما با توجه به ایمان مسلمانان به دست نخورده بودن قرآن، باید همه مسلمانان را بنیادگرا بنامیم. (Lewis, 1988: 117)

اما باید توجه کرد که اسلام سیاسی گفتمانی است که هویت اسلامی را در کانون عمل سیاسی خود قرار داده و معتقد است که اسلام توانایی اداره جامعه مسلمین و حل همه مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مسلمانان را دارد. (Ayooob, 2006) در واقع هر چند این مفهوم نو و تازه است، ولی به لحاظ محتوا تاریخ و پیشینه آن به خود اسلام و صدر آن باز می‌گردد، به این معنا که، اگر اسلام سیاسی را در عام‌ترین معنا به کارگیریم، منظور این است که اسلام، همان‌گونه که برای زندگی و حیات فردی دارای دستگاه مفهومی و عملی است، به همین‌گونه برای زندگی عمومی و اجتماعی نیز دستوراتی وضع کرده است که این زندگی عمومی مسلماً شامل زندگی و حیات سیاسی آنان نیز می‌شود. به عبارت دیگر، «اسلام سیاسی دکترین یا نهضتی است که اعتقاد دارد اسلام دارای نظریه‌ای مربوط به سیاست و حکومت است» (انصاری، ۱۳۸۶: ۶). اسلام‌گرایی طیفی از رویدادها، از پیدایش یک ذهنیت اسلامی گرفته تا تلاشی تمام عیار برای بازسازی جامعه‌ی مطابق با اصول اسلامی را دربر می‌گیرد (سعید، ۱۳۷۹: ۲۰).

برای اسلام سیاسی مبانی مختلفی را می‌توان ذکر کرد؛ اول اینکه، در گفتمان اسلام سیاسی، دین فقط یک اعتقاد نیست، بلکه ابعادی فراگیر دارد و تمامی عرصه‌ی هیأت آدمی را دربر می‌گیرد. (بهرروز لک، ۱۳۸۶: ۳۹) دوم اینکه، اسلام سیاسی بر تفکیک‌ناپذیری دین و سیاست تأکید کرده و مدعی است اسلام از نظریه‌ای جامع درباره دولت و سیاست برخوردار

است و به دلیل تکیه بر وحی از دیگر نظریه‌های سیاسی متکی بر خرد انسانی، برتر است (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۷). سوم اینکه، اسلام‌گرایان عامل اصلی عقب ماندگی مسلمانان را استعمار جدید غرب می‌دانند و بر همین اساس نیز تنها راه حل بحران‌های جامعه معاصر را بازگشت به اسلام و تشکیل حکومت اسلامی اعلام می‌دارند (Roy, 1994: 19). به طور کلی هدف نهایی اسلام سیاسی، بازسازی جامعه بر اساس اصول اسلامی است و مشکلات جوامع معاصر را به دوری از دین و معنویت نسبت داده و راه‌هایی از آنها را توسل به ارزش‌های دینی و بازگشت به اسلام می‌داند و در این راه به دست آوردن قدرت سیاسی، مقدمه‌ای ضروری تلقی می‌شود. اسلام سیاسی می‌کوشد تا اسلام را با جامعه مدرن سازگار نشان دهد. در همین راستا، «گفتمان اسلام سیاسی توانسته است خود را به‌عنوان جایگزین مناسبی برای گفتمان‌های بحران‌زده و بی‌قرار در کشورهای اسلامی مطرح نماید و طیف وسیعی از نیروهای اجتماعی را همراه خود نموده و قدرت سیاسی را به دست گیرد»<sup>۲</sup> (خراسانی، ۱۳۸۹: ۶۸). با توجه به توضیحاتی که راجع به اسلام سیاسی ذکر شد، بررسی بنیادگرایی اسلامی نشان می‌دهد که ویژگی‌های مشترکی را می‌توان برای بنیادگرایان اسلامی، استنباط کرد که از جمله مهمترین آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

#### ۱. ارائه تصویر منفی از جهان معاصر و عرضه الگوی آرمانی

عرضه تصویری نسبتاً منفی و نامطلوب از جهان معاصر (از جمله جهان اسلام) و ویژگی مشترک بنیادگرایان اسلامی را تشکیل می‌دهد. در تصاویر نسبتاً همسانی که بنیادگرایان از وضع موجود عرضه می‌کنند، مشخصه‌های اصلی جهان غیر مسلمان، سراسر پلیدی، بی‌بند و باری، بی‌اخلاقی و تساهل می‌باشد. از دیدگاه آنان، این دارالکفر زیر سیطره فرهنگی جهانی است که سنت‌ها را تضعیف می‌کند، ارزش‌هایی کاملاً غیر دینی و غیر اخلاقی را رواج می‌دهد و به فساد، خشونت، خودخواهی، لذت‌جویی و فردگرایی دامن می‌زند. به نظر بنیادگرایان؛ «تهاجم فرهنگی همراه با بی‌تدبیری‌ها و خودباختگی‌های حاکمان جوامع اسلامی، نفاق و تفرقه‌فزاینده میان مسلمانان و گرایش و شیفتگی اقشار و گروه‌های مختلف به فرهنگ و تمدن بیگانه، جهان اسلام را چنان منحط کرده که به جامعه جاهلی پیش از اسلام شباهت دارد. پس در واقع نه غیر مسلمانان یا مسلمانان، بلکه کل بشریت در گمراهی و جهل قرار دارد (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۱۸۷). سید قطب، به عنوان یکی از رهبران بنیادگرای معاصر معتقد است که همه جوامع موجود در جهان، چه اسلامی و چه غیر اسلامی، در جاهلیت به سر می‌برند. به نظر وی، «هر جامعه‌ای که اسلامی نباشد، جاهلی است؛ اگر بخواهیم تعریف دقیق‌تری ارائه دهیم، باید بگوییم که جامعه جاهلی، جامعه‌ای است که در ایمان، عقاید و قوانین آن چیزی به غیر خدا پرستش می‌شود. طبق این تعریف همه جوامعی که در حال حاضر وجود دارند، در قلمرو جاهلیت قرار می‌گیرند» (Qutb).



در ادامه قطب همه جوامع موجود را بررسی می‌کند. از نظر وی در رأس جوامع جاهلی، جامعه کمونیستی قرار داد؛ اول اینکه وجود خداوند را انکار می‌کند و دوم اینکه بجای خداوند حزب در آن مورد پرستش قرار می‌گیرد. ایدئولوژی و سیستم کمونیستی، ارزش انسان را تا حد یک حیوان و حتی ماشین پایین می‌آورد. در مرحله بعدی جوامع بت پرستی از قبیل هندوستان، ژاپن، فلیپین و آفریقا قرار دارند که به خدایگان دیگری در کنار و یا بدون «الله» اعتقاد دارند. همه جوامع یهودی و مسیحی نیز جزو جوامع جاهلی هستند. چرا که آنها از اعتقادات اولیه خود دور شده‌اند و از قوانین ساخته دست بشری اطاعت می‌کنند. بالاخره تمام جوامعی نیز که خود را اسلامی می‌خوانند، در جاهلیت به سر می‌برند. در جوامع مسلمانان، عده‌ای به سکولاریسم اعتقاد داشته و رابطه خود با دین را انکار می‌کنند؛ عده‌ای دیگر نیز تنها در زبان به دین اقرار می‌کنند، ولی در زندگی اجتماعی به طور کامل آنرا طرد می‌کنند؛ عده‌ای نیز قوانین دلخواه خود را می‌سازند و آنرا به اسم «شریعت خداوند» ارائه می‌دهند. همه این جوامع در یک چیز مشترک‌اند و آن اینکه، تنها از خداوند اطاعت نمی‌کنند.

## ۲. بازسازی تاریخ و رجوع به بنیادها (سلفی‌گری)

اکثر جنبش‌های بنیادگرای اسلامی، بر بازسازی تاریخ و رجوع به بنیادها تأکید می‌ورزند. این بازسازی از آن رو اهمیت دارد که به واسطه آن هم می‌توان تصویری از گذشته طلایی امت اسلام به دست داد و هم علل و عوامل افول اسلام را شناسایی کرد. الگویی که بنیادگرایان چونان جامعه آرمانی خود می‌سازند، از همین تاریخ بازسازی شده اسلام به‌ویژه در سال‌های حکومت پیامبر اسلام اخذ می‌شود (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۱۸۶-۱۸۷). الگوی ارائه شده توسط بنیادگرایان، معمولاً دربرگیرنده بازسازی یک گذشته خیالی طلایی مبتنی بر ارزش‌های بنیادی سنتی و دینی است. ولی آنها در عرضه روایتی مقدس از گذشته، غالباً گزینشی عمل می‌کنند: اثری آنها به گزینش ویژگی‌هایی صرف خواهد شد که هویت آنها را به بهترین وجه تقویت کند، جنبش آنها را منسجم کند، از مرزهای آنها دفاع کند و اغیار را دور نگه دارد (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۱۷۹). در همین راستا بنیادگرایان معتقد هستند که تنها راه از بین بردن وضعیت فعلی دنیای اسلام و خروج از عقب ماندگی‌های موجود بازگشت به اصول اولیه اسلام و پیروی از سلف صالح می‌باشد. علت بازگشت به گذشته این است که به زعم آنها اسلامی که هم اکنون در جوامع اسلامی رایج است با اسلامی که در زمان پیامبر اسلام (ص) وجود داشت، فاصله زیادی دارد. بنیادگرایان برای فهم اسلام راستین، باید به بازخوانی و باز تفسیر منابع آن یعنی قرآن و سنت (در نظر اهل سنت) بپردازیم. نتیجه بازخوانی و باز تفسیر منابع اسلام نیز به حاکمیت الله و به عبارتی، به برقراری حکومت اسلامی منتهی خواهد شد (خسروی، ۱۳۸۵: ۱۳۴-۱۳۵). بنیادگرایان، نه تنها گذشته را به حال پیوند می‌زنند، بر تداوم زمانی در آینده نزدیک نیز تأکید می‌کنند. بر این اساس چشم‌اندازی کاملاً روشن و امیدوارکننده از آینده ترسیم می‌شود و از

برتری، پیروزی و بهروزی نهایی، دین اسلام سخن به میان می‌آید (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۶۰؛ نظری، ۱۳۸۷: ۳۲۴). دفاع از سنت نیز در همین زمینه قابل توجیه است. دفاع از سنت که «به شیوه سنتی انجام می‌شود، همچون حقایق مطلق قلمداد می‌شوند که باید به آنها ایمان آورد. در واقع انسان‌های بحران زده می‌کوشند با توسل به سنت‌ها، یقین و قطعیتی را که احساس می‌شود از دست می‌رود، بازیابند (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۶۱).

### ۳. استقرار حکومت اسلامی

از نظر بنیادگرایی اسلامی، استقرار حکومت اسلامی ضرورتی شرعی و عقلی می‌باشد. نگاهی به سنت پیامبر گرامی اسلام (ص) نشان می‌دهد که برقراری حکومت اسلامی، دغدغه عمده ایشان بوده است. حکومت اسلامی از نظر ارکان، نوع رهبری، وظیفه حکومت، گستردگی و قانون‌گذاری با حکومت‌های بشری و غیراسلامی تفاوت دارد. ارکان و منابع مشروعیت حکومت اسلامی دین می‌باشد. از سوی دیگر هرکسی نیز نمی‌تواند رهبری حکومت اسلامی را بر عهده بگیرد و لازمه این امر آگاهی از شریعت می‌باشد. علاوه بر این وظیفه اصلی حکومت اسلامی برقراری قوانین شریعت می‌باشد. گستره فعالین این نوع از حکومت نیز، فارغ از نوع زبان، نژاد و یا رنگ پوست در سطح جهانی می‌باشد. و بالاخره اینکه دولت اسلامی بر خلاف حکومت‌های غیر اسلامی حق قانونگذاری و تشریح را ندارد، چرا که قانونگذاری مختص خداوند می‌باشد (خسروی، ۱۳۸۵: ۱۳۶-۱۳۷).

### ۴. تأکید بر جماعت‌گرایی

از جمله ویژگی‌های بنیادگرایی اسلامی تأکید بر جماعت‌گرایی در مقابل فردگرایی مورد تأکید مدرنیسم می‌باشد. در فردگرایی مورد تأکید مدرنیته، با فرو ریختن فضاها نسبتاً بسته اجتماعی - فرهنگی - سنتی، امر اجتماعی، رها می‌شود و هویت‌سازی به مسوولیتی فردی تبدیل می‌شود. فردی که عضو گروه‌های بنیادگرا می‌شود، نه تنها دنیای اجتماعی‌اش گسترش می‌یابد، بلکه مسوولیتش هم در برابر بازسازی خویشتن افزون می‌گردد. (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۶۲) بنیادگرا با نفی و رد تأثیر مخرب مدرنیته بر هویت‌سازی سنتی و تأکید بر فراهم کردن شرایط و امکان این نوع هویت‌سازی، افراد دچار بحران هویت و معنا را جذب و بسیج می‌کند.

### ۵. تأکید بر عمل‌گرایی

مؤلفه مهم دیگر دینی که جریان بنیادگرایی با آن تعیین می‌یابد، مسئله عمل‌گرایی و نگاهی عمل‌گرایانه به آموزه‌های دینی است. دین در این نگاه، صرفاً منبع معرفتی به شمار نمی‌آید، بلکه برنامه‌ای برای عمل و زندگی است. روشن است که این عمل، حوزه جامعه و سیاست را هم - هرچند در مقیاس تمدنی، شامل می‌شود (هی‌وود، ۱۳۸۶: ۵۱۷). لازمه برقراری حکومت اسلامی عمل‌گرایی می‌باشد. سید قطب معتقد بود که خیزش اسلامی میسر نمی‌شود مگر با

استفاده از «جماعت انداموار جنبشی» یا «گروه مؤمن» یا «نسل قرآنی یگانه» و یا «گروه پیشتازی» که به «نسل نخست صحابه» تاسی کنند، نسلی که تنها از سرچشمه سیراب شده و در تاریخ شأنی یگانه دارد (کوپل، ۱۳۷۵: ۵۳-۵۴). به نظر وی، «باید پیشتازی پیدا شود تا در گرماگرم جاهلیت کنونی حاکم بر کل زمین، بپاییزد. پیشتاز باید توان تصمیم‌گیری داشته باشد که چه زمان از جامعه جاهلی پیرامون خویش کنار بگیرد و چه هنگام با آن تماس برقرار کند». بنیادگرایان بر این باور هستند که تلاش برای استقرار حکومت اسلامی وظیفه‌ای است که دین بر عهده مسلمانان گذاشته است؛ چرا که خداوند در نهایت خواهان حاکمیت خود بر روی زمین است و این امر ممکن نمی‌شود مگر با عمل‌گرایی.

بررسی ریشه‌های فقهی و اندیشه‌ای بنیادگرایان اسلامی نشان می‌دهد که منبع الهام بنیادگرایی اسلامی، هم به گذشته‌های دور و هم به عصر حاضر برمی‌گردد، از جمله منابع دور می‌توان به خوارج، و اندیشه‌های ابن تیمیة اشاره کرد و در منابع جدیدتر نیز می‌توان به اندیشه‌های محمد بن عبدالوهاب اشاره کرد. در این میان ترکیب مذهب وهابیت با اندیشه‌های سید قطب و تفسیری افراطی از مفهوم جهاد در اسلام، مذهب جدیدی به وجود آورده است که از آن به «نووهایسم» تعبیر می‌شود و بارزترین نمود آن نیز «سازمان القاعده» می‌باشد (بخشی شیخ احمد، ۱۳۸۴). نووهایبها از نظر فرهنگی و الهیاتی نسبت به وهابیت انقلابی‌تر و محافظه‌کارتر می‌باشند. این جنبش تمایل شدیدی به برخورد با کافران و مسلمانانی دارند که برداشت آنها از اسلام را قبول نمی‌کنند (Schwartz, 2007: 111-112).

### ۳-۱-۱- نووهایسم

اسامه بن لادن در سال ۱۹۹۶، اعلامیه جهادی علیه ایالات متحده که سرزمین دو مکان مقدس را اشغال کرده است، صادر کرد و در آن دشمنان خود را اتحاد یهودیان، مسیحیان و دست‌نشانده‌های آنان در منطقه اعلام کرد. وی جنگ‌های صلیبی را یادآوری می‌کند و از قتل عام در تاجیکستان، برمه، فیلیپین، اوگاندا، سومالی، اریتره، چین و بوسنی و هرزگوین به عنوان دلایل وجود جنگ صلیبی یاد می‌کند (Bin Laden, 1996). از این اعلامیه به عنوان اولین مانیفست القاعده یاد می‌شود. وی در این دستورالعمل بر نکاتی تأکید کرده است که فرقه وهابیت بر آنها تأکید کرده بود (Kepel, 2002: 313). وهابیت جنبشی است که توسط محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵-۱۲۰۱ هـ.ق) در قرن هجدهم میلادی به وجود آمد، وی اعتقاد داشت که بعد از قرن سوم هجری، اسلام تحریف شده و باید از خرافات زدوده شود (The Columbia Encyclopedia, 2001)، این نسبت از نام پدر او عبدالوهاب گرفته شده است. اما وهابیان این نسبت را قبول ندارند و می‌گویند که نام وهابی را، دشمنان به آنها اطلاق کرده‌اند و درست این است که ایشان را محمدیه (در نسبت به شیخ محمد) بنامند (فقیهی، ۱۳۶۶: ۱۱۷). بنیادگرایان وهابی «نه تنها با تمدن غربی بلکه حتی با علوم و فلسفه و هنرهایی که در خود جهان اسلام

تکوین و توسعه یافته بود نیز قویاً مخالف بودند. آنچه از نظر این طایفه مهم و مورد تأکید بود، اجرای شریعت و بازگشت به اصول اسلام، بنا بر تعبیر و تفسیری بود که در جامعه اولیه اسلامی و به ویژه در میان حنبلیان و معدودی از فقهای متأخر آن مذهب، همچون ابن تیمیه مرسوم بود (نصر، ۱۳۷۶: ۱۷۱-۱۷۲).

ایمن الظواهری که نفر دوم القاعده شمرده می‌شد، تحت تأثیر اعدام سید قطب وارد فعالیت‌های رادیکال سیاسی شده و به پیشاور مهاجرت می‌کند (Knowlton, 2003). وی به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های سید قطب قرار دارد و به همین خاطر نیز سازمان القاعده را بهترین مسیر برای استقرار اندیشه‌های قطب می‌داند. الظواهری معتقد است که گفته‌های سید قطب بیش از هر کس دیگری برای آنها آموزنده بوده است. به نظر وی «سید قطب ثابت کرد که اتحاد در اسلام خیلی مهم است و نبرد بین اسلام و دشمنانش نسبت به اختلافات داخلی در اولویت قرار دارد. علاوه بر این مشخص نمود که هدف از مبارزه چیست؟ برای خداوند و شریعت است یا برای مادیات ساخته دست بشر؟ و یا برای کسانی که ادعا می‌کنند بین خداوند و انسان قرار دارند. این افشاگرها کمک شایانی به جنبش اسلامگرا نمود تا بتواند دشمنانش را شناسایی کند.» ایمن الظواهری ادعا می‌کند که بعد از اعدام سید قطب، نوشته‌های او به اندازه‌ای اهمیت پیدا کرد که تا به حال هیچ مقاله مذهبی نتوانسته است به پای آن برسد، چرا که توسط خون خود آن را نوشته بود. به زعم وی برخلاف تصور رژیم ناصر، اعدام سید قطب، جنبش جهاد اسلامی جدیدی را در مصر و جهان اسلام پایه‌گذاری کرد که الظواهری خود را جزو آن می‌داند (Al-Zawahiri, 2001: Part 3). بررسی اندیشه سید قطب نشان می‌دهد که تمرکز وی بر روی سه مفهوم «جاهلیت»، «حاکمیت» و «جماعت» بوده است. به نظر قطب همه جوامع فعلی جامعه جاهلی محسوب می‌شوند، چرا که به زعم وی در ایمان، عقاید و قوانین آنها چیزی غیر از خدا مورد پرستش قرار می‌گیرد. در اندیشه سید قطب هیچ گونه زندگی اسلامی بدون اعتقاد به حاکمیت خداوند امکانپذیر نیست. بنابراین چون اسلام نمی‌تواند همزمان با نظام جاهلی به موجودیت خود در دنیا ادامه دهد، پس یا باید اسلام بماند و یا جاهلیت را بپذیرد. خیزش اسلامی و استقرار جامعه اسلامی نیز میسر نمی‌شود، مگر با استفاده از «جماعت اسلام‌وار جنبشی» یا «گروه مومن» و یا «گروه پیشتازی» که به نسل نخست صحابه تأسی کرده و همه جوامع جاهلی را از بین ببرد (بخشی شیخ احمد، ۱۳۸۵ الف).

از سویی دیگر، تفسیری غیرواقع بینانه از مفهوم جهاد، به‌عنوان مشروعیت‌دهنده خشونت برای جنبش‌های رادیکال اسلامی درآمده است. بنیادگرایان اسلامی از این واژه به‌عنوان وسیله‌ای موثر علیه دشمنان خود و برای جنگ با آنها استفاده می‌کنند (Zeidan, 2001: 28-29). در واقع هدف این گروه‌ها مشروعیت‌سازی برای خشونت است که علیه غرب و دولت‌های خود به کار می‌گیرند. بن لادن نیز هم‌نوا با ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب، جهاد را تهاجمی و برای

تثبیت حاکمیت خداوند بر روی زمین دانسته و آن را جنگ مقدسی می‌دانست که مشروعیت دارد: «اگر بیش از یک وظیفه برای انجام دادن باشد، پس باید با اهمیت‌ترین آنها در اولویت قرار گیرد. بعد از ایمان واقعی، وظیفه با اهمیت‌تری از بیرون راندن دشمن آمریکایی از سرزمین مقدس نمی‌باشد. هیچ اولویت دیگری، به غیر از ایمان، نباید قبل از آن در نظر گرفته شود و هیچ شرطی برای این وظیفه وجود ندارد... اگر امکان بیرون راندن دشمن به غیر از جنبش‌های گروهی مسلمانان نباشد، پس وظیفه مسلمانان است که اختلافات ناچیز بین خودشان را کنار بگذارند، این تیمیه نیز این مسئله را توضیح می‌دهد و تأکید می‌کند که در مقابل تهدید اصلی باید اختلافات جزئی کنار گذاشته شوند» (Bin Laden, 1996).

عوامل مختلفی باعث ترکیب فرقه وهابیت با اندیشه‌های متفکران رادیکال، از جمله سید قطب مصری شد. در میانه دهه ۱۹۵۰ رژیم جمال عبدالناصر بسیاری از اعضای اخوان المسلمین را از کشور اخراج کرد. رژیم عربستان سعودی نیز که در آن زمان با استفاده از درآمدهای هنگفت نفتی به ثبات نسبی رسیده بود، پذیرای این تبعیدیان شد. این اشخاص نقش بسیار مهمی در دانشگاه جدیدالتاسیس مدینه ایفا کردند و دانشجویانی از سراسر دنیای اسلام را تحت آموزش قرار دادند. در نتیجه گسترش اسلام‌گرایی در دهه ۱۹۷۰، اتحادی بین علمای وهابی و اسلام‌گرایان مصری به وجود آمد که ژیل کوپل آن را «Petro-Islam» یا «نفت - اسلام» می‌نامد. پیامد چنین اتحادی، تفسیرهایی خشک از شریعت در ابعاد سیاسی، اخلاقی و فرهنگی بود. نوشته‌های سید قطب نیز توسط برادرش، محمد قطب، در عربستان ویراستاری و چاپ شد (Kepel, 2002: 8). اشغال افغانستان توسط شوروی نیز همگرایی مابین وهابیت و اندیشه‌های سید قطب را دوجندان کرد. اخوان المسلمین کمک‌های انسان دوستانه اسلامی را برای مقاومت افغانها سازماندهی می‌کرد و یک جبهه اسلامی توسط داوطلبان عربی موسوم به «عرب - افغانها»، که رهبری جهاد در افغانستان را به عهده داشتند، به وجود آورد. شاخه اخوان المسلمین در پشاور پاکستان (مقر اصلی عرب - افغانها) نیز توسط «عبدالله عزام» تأسیس شد که طراح و ایدئولوگ اصلی القاعده محسوب می‌شود. وی بر این باور بود که ابتدا باید دولتی بر پایه شریعت اسلام ایجاد کرد و بعد از آن دست به جهاد جهانی زد و به همین دلیل نیز گروه «مکتب الخدمه» را برای ایجاد دولتی اسلامی در افغانستان تأسیس نمود (Roy, 1994: 118).

بدین سان ترکیب اندیشه‌های سید قطب با مذهب وهابیت و تفسیری افراطی از مفهوم جهاد در اسلام، مذهب جدیدی به وجود آورده است که از آن به نووهابیسم تعبیر می‌شود و نمونه بارز آن سازمان القاعده می‌باشد. نووهابیسم واکنشی است به شکست آموزه‌های مذهبی روحانیون رسمی حکومت‌های جهان اهل تسنن، از جمله عربستان سعودی. شکست‌های مدرنیزاسیون و حکومت‌های محلی در برآورده کردن نیازهای مردم و نیز عدم موفقیت انقلابیون، چپ‌گراها و

حکومت‌های ملی کشورهای منطقه در حل مسائل اجتماعی و سیاسی موجود در جهان اسلام، از جمله؛ مسأله فلسطین که واکنش نووهابیون را در پی داشته است.

#### ۴- بنیادگرایی و مدرنیسم

مدرنیته امروزه با بحران مواجه شده است، «این بحران نه بحران قدرت که بحران معنا، نه بحران ثمربخشی ابزارهای مدرن که بحران مشروعیت اهداف مدرن، نه بحران توانایی قهرمانان مدرنیته در پیش بردن پروژه آن که بحران در اصل نیکی و درست بودن خود این پروژه است». در واقع جوامع مدرن به این باور رسیده‌اند که وعده‌های مدرنیته برای به وجود آوردن آرمانشهر و به اصطلاح جهان شهر انسانی هیچ گاه تحقق نخواهد یافت، پس «مدرنیته دیگر قادر نیست تا به مثابه یک دکترین عمل کند، همچنین دیگر نمی‌تواند هیچ ادعایی در مورد هرگونه جهان بینی منسجم یا هستی‌شناسی معنادار داشته باشد؛ به عبارت دیگر، تمام ادعاهای تجویزی مدرنیته، رهنمودهای بی‌شمارش در باب اتوپیا‌های اجتماعی و پروژه‌های توسعه، چیزی بیشتر از پیش‌داوری‌های فرهنگی و تاریخی تمدن حاکم نیستند. اینها همه مجادلات قدرت، توسط قدرت و برای قدرت است» (منظور، ۱۳۸۲: ۱۸۸). بر همین اساس آنتونی گیدنز، ضمن برشمردن اینکه مدرنیته همانند شمشیر دو لبه می‌باشد، مخاطرات جهان مدرن را در هفت مورد چنین ذکر می‌کند: «۱. جهانی شدن مخاطره از جهت تراکم؛ برای مثال، جنگ هسته‌ای می‌تواند بقای نوع بشر را تهدید کند؛ ۲. جهانی شدن مخاطره از جهت شمار فزاینده رخدادهای احتمالی که بر هر کسی یا دست کم بر تعداد انبوهی از آدمها در کره زمین تأثیر می‌گذارد، مانند دگرگونی در تقسیم کار جهانی؛ ۳. مخاطره از محیط ساخته شده یا طبیعت اجتماعی شده‌ای سرچشمه می‌گیرد که نمایشگر نفوذ دانش انسانی در محیط مادی است؛ ۴. توسعه محیط‌های مخاطره نهادمند، مانند بازارهای سرمایه گذاری، بر سرنوشت میلیونها انسان تأثیر می‌گذارد؛ ۵. آگاهی به مخاطره به عنوان صرف مخاطره، به صورتی که کاستیهای دانش در مورد مخاطره، به وسیله دانش مذهبی یا جادویی تبدیل به قطعیت‌ها نمی‌شوند؛ ۶. آگاهی خوب توزیع شده در مورد مخاطره؛ بسیاری از مخاطراتی که دسته جمعی با آنها روبه‌رو هستیم، برای عامه مردم شناخته شده‌اند؛ ۷. آگاهی به محدودیت مهارت‌های تخصصی: هیچ نظام تخصصی نمی‌تواند در مورد پیامدهای اقتباس اصول تخصصی، تخصص کامل داشته باشد» (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۴۸-۱۴۹).

بنیادگرایی نیز به واسطه وجود همین بحران‌ها و در مخالفت با مدرنیته به وجود آمد (Losurdo, 2004: 8). به عبارت دیگر به وجود آمدن جنبش‌های بنیادگرا در مذاهب مختلف، به واسطه پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی به وجود آمده در جامعه، در نتیجه مدرنیزاسیون،

بوده است. در واقع در چنین جوامعی بنیادگرایی به دلیل در معرض خطر قرار گرفتن اصول و اعتقادات مذهبی، به واسطه مدرنیزاسیون، به وجود آمده است (Weinberg, 2004: 4).

تسریع در روند شکل‌گیری مدرنیته، معتقدین و مومنین اکثر مذاهب را به واکنش در مقابل آن وادار ساخت. بر همین اساس بنیادگرایی نوعی استراتژی است که طرفداران مذاهب مختلف برای حفاظت از هویت ممتاز مردم یا گروه خود و با استفاده از بازیابی عقاید، دکتین و اعمال گلچین شده‌ای از گذشته‌ای مقدس و باشکوه، انتخاب می‌کنند (Kramer, 2003: 70). اگر مدرنیته را به معنای غربی‌گرایی (westernization) و برتری سرمایه داری جهانی تعریف کنیم، همه فرقه‌های بنیادگرایی بر این باور هستند که تاریخ مسیر اشتباهی را طی کرده است. به عقیده آنها این مسیر اشتباه مدرنیته - در همه ظواهر آن، بوده است. بر همین اساس فراخوان بنیادگراها ساختن دوباره تاریخ می‌باشد (Salzman, 2008: 322). به عبارت دیگر بنیادگرایی دینی مهمترین جریانی است که در تقابل با مدرنیته و جهانی شدن در دنیای معاصر، به وجود آمده است (جوان شهرکی، ۱۳۸۷: ۲۶۱). در جوامع پروتستان و کاتولیک مدرن غربی نیز، بنیادگرایی روش تمامیت خواه سنتی را برای مقابله با مدرنیته برگزید. بنیادگرایی واکنشی بود به مولفه‌های مدرنیته از قبیل اخلاق‌زدایی از زندگی سیاسی و اقتصادی، نبود الزام‌آورهای اخلاقی در زندگی شخصی، کثرت‌گرایی، گم‌گشتگی (disorientation) و بی‌قید و بندی اخلاقی (Vorster, 2007: 5; Doctor, 2000: 71).

بروس لورنس (Bruce Lawrence) معتقد است که بنیادگرایی پاسخی به مدرنیته می‌باشد. به نظر وی «بنیادگراها مخالف مدرنیسم هستند... مدرنیته کلیدی‌ترین مفهومی است که در تحلیل بنیادگرایی باید مدنظر قرار گیرد. بدون مدرنیته هیچ بنیادگرایی وجود نمی‌داشت، همانطور که هیچ مدرنیستی نیز وجود نمی‌داشت. بنیادگرایی، چه از نظر روانشناختی و چه از نظر تاریخی با دنیای مدرن درآمیخته است. پس می‌توان گفت که بنیادگرایی پیامد مدرنیته بوده و به عبارتی آنتی‌تز مدرنیسم می‌باشد.» به نظر وی سیاسی کردن مذهب پاسخ بنیادگراها به بحران‌های به وجود آمده در دوران مدرنیته و روشی برای حل آنها می‌باشد (Lawrence, 2004: 75). زبیده (Zubaida) نیز بنیادگرایی را واکنشی مدرن و نه ارتجاعی، می‌داند. از نظر وی، بنیادگرایی اساساً در درون جریان مدرنیته قابل درک و فهم است (Zubaida, 1989).

احمد گل محمدی نیز بنیادگرایی را در قالب خاص‌گرایی فرهنگی بررسی کرده و اعلام می‌دارد که بنیادگرایی‌های دینی در وهله نخست واکنش‌هایی هستند به بحران حاصل از فرایند جهانی شدن و کاستی‌های موجود در مدرنیته (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۱۶). به نظر وی «کاستی‌ها و تناقض‌های موجود در ذات و ماهیت تجدد زمینه ساز انواع گوناگون جنبش‌های اجتماعی»، از جمله بنیادگرایی مذهبی قلمداد می‌شود. در واقع بنیادگرایی مذهبی واکنشی در برابر بحران تجدد بوده است، «این بحران از ناتوانی تجدد در واقعیت بخشیدن به وعده‌ها و آرمان‌های

بسیار ارزشمندی مانند آزادی و برابری ناشی می‌شود. به بیان دیگر تجدد به جای آنکه نیرویی رهایی‌بخش باشد، عقلانیت ابزاری و ابزارگرایی انتزاعی را در جامعه انسانی حاکم و آن را به قفسی زرین تبدیل کرده است». در چنین جامعه‌ی شبکه‌مانندی که تابع جریان‌های جهانی قدرت می‌باشد، ثروت و اطلاعات، شخصیت، انسانیت، آزادی، استقلال و دموکراسی محلی از اعراب ندارد و «بنیادگرایی مذهبی در واقع تلاش‌هایی برای احیا و پرورش اینگونه ارزش‌هاست» (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۱۶).

بنیادگرایی برخوردی گزینشی با مدرنیته داشته و مخالف ارزش‌های فرهنگی مدرنیته می‌باشد (Hoffmeister, 2006: 1-3; Munir, 2003; des Bouvrie, 2005: 8). مدرنیته دارای دو بخش متفاوت ساختاری (سخت‌افزار) و فرهنگی (نرم‌افزار) می‌باشد. بر همین اساس نیز با توجه به اینکه بنیادگرایان خواهان برپایی نظامی متفاوت در سطح جهانی هستند و برای ایجاد این نظم نیاز به داشتن توانایی‌های خاصی هستند، در نتیجه پذیرش بخش ساختاری مدرنیته را ضروری، مطلوب و منفعت‌آمیز می‌دانند، «چرا که از یک سو منجر به توسعه جامعه می‌شود و از سوی دیگر آنها را توانمند برای مقابله با جنبه دیگر مدرنیته و لذا شکست آن می‌سازد. بنیادگرایان برای شکست مدرنیته که سمبل اقتدار غرب است، پذیرش بخشی از آن را برای مقابله با بخش دیگر ضروری و الزامی می‌یابند. بنیادگرایان موقعیت‌های مادی غرب را که بازتاب بخش ساختاری مدرنیته است مطلوب می‌یابند و کسب آن را یک نیاز می‌دانند. بنیادگرایان تکنولوژی، علم و فن را خواهان هستند که تجلی اعتبار ساختاری مدرنیته است. دسترسی به تکنولوژی و علم می‌بایست تحقق یابد تا جامعه توسعه بیابد و توان مبارزه و رویارویی با غرب که خاستگاه مدرنیته است امکان پذیر شود». اما مخالفت آشکار خود را به جنبه فرهنگی مدرنیته به صراحت اعلام می‌کنند. بعد فرهنگی مدرنیته تأکید بر این دارد که افراد بشری با بهره‌وری از ظرفیت‌های عقلانی خود که محققاً غیر یکسان هستند به ارزیابی و قضاوت بنشینند. بنیادگرایان این وجه از مدرنیته را قبول ندارند و بر مبارزه برای جلوگیری از اشاعه آن تأکید می‌ورزند. در واقع آنچه که بنیادگرایان را به مبارزه با مدرنیته کشانده است، «آگاهی به از دست دادن هویت در صورت نهادینه شدن مدرنیته فرهنگی است» (دهشیار، ۱۳۸۵)، به عبارت دیگر بنیادگرایان از حمله‌ی ارزش‌ها، رسوم و سازمان‌های مدرن به هویت خود می‌ترسند (Vorster, 2007: 52). از نظر آنان فرهنگ مقوله‌ای محلی بوده و نمی‌توان فرهنگ غرب - و یا به اصطلاح مک دونالد (McDonald)، را به کل دنیا تعمیم داد (Tibi, 1998: 24-25).

از نظر بنیادگراها دگرگونی‌های به وجود آمده باعث تهدید شیوه زندگی، ارزش‌ها و عقاید دینی مطلوب آنها می‌شود و باید به شدت با آنها مبارزه کرد. با توجه به اینکه فرهنگ جهانی توسط مدرنیته شکل گرفته و اصول و ارزش‌های مدرنیته در آن رسوخ کرده است، بنیادگرایی ساختار



فرهنگی حاکم بر جهان را به باد انتقاد می‌گیرد. بر همین اساس نیز «تجدد ستیزی به رسالت اصلی بنیادگرایی تبدیل می‌شود» در نتیجه «از آنجا که تجدد پدیده‌ای جهانی است، بنیادگرایی نیز جهانی می‌شود... رسالت خطیر بنیادگرایی در مبارزه با فرهنگ جهانی و تجدد مستلزم سرسختی و سازش ناپذیری است. بسیاری از بنیادگرایان هر گونه سازش و مصالحه را تسلیم در برابر دشمن می‌دانند. دشمنان آنها معمولاً چونان دشمنان خداوند یا شاید دشمنان حقیقت و اخلاق وانمود می‌شود که مدارا با آنها به هیچ وجه جایز نیست. به همین دلیل بنیادگرایان ارزش و اعتبار چندانی برای حقوق بشر، گفتگو، پلورالیسم، آزادی بیان، تساهل و دیگر عناصر ویژگی‌بخش دموکراسی مدرن قائل نیستند. مثلاً بنیادگرایان صهیونیست و گروه طالبان آشکارا چنین اصولی را رد می‌کنند» (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۱۷۸-۱۷۹).

علت اصلی به وجود آمدن بنیادگرایی اسلامی نیز مقابله با مدرنیسم، به ویژه دیدگاه‌های فرهنگی آن، می‌باشد. در واقع گروه‌های رادیکال اسلام گرا از قبیل القاعده، پدیده‌ای مدرن می‌باشند که بیشتر در پاسخ به بحران شکل گرفته در مدرنیته به وجود آمده‌اند. از نظر آنها اسلام جایگزینی مناسب و شایسته برای ایدئولوژی‌های سکولار غرب می‌باشد (Zeidan, 2001; Radler, 2009: 26). مدرنیته‌ای که خود را به جهان اسلام معرفی کرد، علاوه بر اینکه توجیه‌کننده‌ای برای حاکمیت استعمار بود، خودش را دکتترین جهانی آزادسازی نیز معرفی کرد. مدرنیته با ادعای طرح یک هستی‌شناسی و جهان‌بینی جدید مدعی این بود که «همه جهان‌بینی‌ها و مذاهب سنتی از جمله اسلام، بر اساس زمینه‌های شناختی از مداخله و ناکارا هستند. از این رو مدرنیسم خودش را به‌عنوان شناخت‌شناسی مبتنی بر عقل مشروع ساخت. مدرنیته پیشتر رفته و ادعای جهان شمول برای حقایق مورد نظر خود کرد؛ از جمله این حقایق ایمان آنها به قدرت عقل و علم بود که مدرنیست‌ها پیشتر بی‌باکانه و با اعتماد به نفس کامل توانسته بودند که نه تنها تمام رمز و رازهای جهان فیزیکی در چنگ آنهاست، بلکه «علم تمام و کمال مربوط به انسان» که نیاز به هر نوع داوری ذهنی و احساسی را در باب موضوعات اجتماعی از بین می‌برد آخرین پیامد منطقی این روشنگری خواهد بود» (منظور، ۱۳۸۲: ۱۹۵). دیکشینری بریتانیکا، بنیادگرایی اسلامی را جنبش مذهبی محافظه‌کاری می‌داند که در مواجهه با الحاد و فساد به وجود آمده در مدرنیسم غربی پدید آمده و خواهان بازگشت به ارزش‌ها و قوانین اسلام (شریعت) می‌باشد (Britannica Concise Encyclopedia). البته همانند بنیادگرایان سایر مذاهب، بنیادگرایان اسلامی نیز علی‌رغم محکوم نمودن مدرنیته برخی از وجوه اساسی آن نظیر، علم و تکنولوژی مدرن را می‌پذیرند. (نصر ۱۳۷۹: ۱۶۳) در واقع بنیادگرایان اسلامی احاطه بر علوم و تکنولوژی را برای نوزایی جوامع اسلامی و قدرت یافتن اسلام به مثابه یک نیروی جهانی، حیاتی می‌دانند (مروی، ۱۳۶۵: ۲۶).

از جمله اشخاصی که دیدگاه حاضر را مورد تأکید قرار می‌دهد می‌توان به سید حسین نصر اشاره کرد. وی ریشه به وجود آمدن بنیادگرایی اسلامی را در خود جریان مدرنیته دانسته و معتقد است که خود این جریان خشونت را بر مسلمانان تحمیل کرده است. وی در تأیید مدعای خود به روابط میان مسلمانان با اقلیت‌های دینی در کشورهای مثل مصر، ایران، ترکیه، هندوستان، نپال، مالزی، اندونزی و بنگلادش اشاره می‌کند که در آنها مسلمانان همواره زندگی مسالمت‌آمیزی با بوداییان، مسیحیان و هندوها داشته‌اند و این روابط صلح آمیز هیچ گاه به خشونت کشیده نشده است، مگر زمانی که غربیان در این رابطه دخالت کرده و روابط مسالمت‌آمیز آنها را به خاطر منافع خود از بین برده است. به نظر وی «آنگاه که موضوعات حساس سیاسی چون تجزیه فلسطین یا هندوستان روابط عادی میان مسلمانان و پیروان دیگر ادیان را متشنج ساخته، این همزیستی به خشونت گراییده است». نصر معتقد است که خشونت موجود از فعالیت مسیونرهای مسیحی سرچشمه گرفته است که همزمان با استعمار و برای خدمت به استعمار، به کشورهای اسلامی سرازیر شدند: «مسأله فعالیت‌های میسیونری مسیحی (کلیساهای غربی نه کلیسای ارتدکس)، موضوع پیچیده‌ای است. فعالیت میسیونری در جهان اسلام، از آغاز دوره تجدد همزاد استعمار بود و بسیاری میسیونرهای غربی در کنار مسیحیت، فرهنگ سکولار غرب را نیز تبلیغ می‌کرده‌اند (نصر ۱۳۸۳ ب: ۶۳-۶۴).

با توجه به اینکه مدرنیته دو وجه فرهنگی و سازمانی (institutional structural) دارد، بنیادگرایی مذهبی دقیقاً در مخالفت با وجه فرهنگی مدرنیته به وجود آمده است. اصول منتج شده از مدرنیته فرهنگی را می‌توان چنین در نظر گرفت: دموکراسی، فرهنگ سیاسی تکثرگرا، و تساهل لیبرال. بنیادگرایی اصول مذکور را به چالش می‌کشد، در حالی که مدرنیته مردم را به صورت اشخاص منفرد می‌بیند، بنیادگرایی مردم را به باهم بودن و تشکیل امت ترغیب می‌کند. در خاورمیانه مردم به واسطه استعمار، پیشتر از اینکه با وجه فرهنگی مدرنیته آشنا شوند، با وجه سازمانی مدرنیته مواجه شدند. بر همین اساس نیز زمانی که با مدرنیته فرهنگی مواجه شدند به مقابله با آن پرداختند. در واقع از نظر بنیادگرایان فرهنگ مقوله‌ای محلی بوده و نمی‌توان فرهنگ غرب - و یا به اصطلاح مک دونالد (McDonald) - را به کل دنیا تعمیم داد (Tibi, 1998: 24-25).

حسین بشیریه نیز معتقد است که «بنیادگرایی دینی نه دینداری سنتی و نه دینداری متجددانه، بلکه دینداری آنومیک یا بیمارگونه است؛ یعنی محصول واکنش به فشارهای مدرنیسم و دنیای مدرن و ناشی از احساس خطر در مقابل آزادی‌های جدید و ترس از تجدد است. شاید بتوان گفت بنیادگرایی دینی، نوعی دینداری واکنشی و ترس‌آلود است. به سخن دیگر، بدون پیدایش تجدد و فشارها و مقتضیات آن، امکان ظهور ندارد و در واکنش نسبت به آن پدید می‌آید و برای رهایی از آن به دامان سنت مذهبی درمی‌آویزد. بنیادگرایی البته جسم تجدد را می‌پذیرد،

ولی روح آن را طرد می‌کند؛ تکنولوژی آن را قبول دارد، ولی ایدئولوژی آن را نفی می‌نماید. بنابراین، متضمن نوعی شیذوفرنی است» (بشیریه و لگن هاوزن، ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸: ۱۷). به دیگر سخن بنیادگرایان به دنبال این هستند که ساختارهای موجود را از میان بردارند و ساختار بدیلی را که از اصول مذهبی برمی‌خیزد و قانون، سیاست، جامعه، اقتصاد، و فرهنگ را در بر می‌گیرد، جانشین آن کنند. به عبارت دیگر بنیادگرایی بازسازی و به کارگیری دوباره سنت برای اهداف امروزی می‌باشد (Bruce, 2000: 40-41).

در مورد تأثیر مدرنیته در به‌وجود آمدن فرقه بنیادگرای نووهایسیم و سازمان القاعده نیز نظریه‌های مختلفی ارائه شده است که همگی بر این رابطه تأکید دارند. به عنوان نمونه جان گری (John Gray)، استاد جیزس کالج آکسفورد ضمن رد نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها، علت اصلی به‌وجود آمدن بنیادگرایی فرقه نووهایسیم در قالب سازمان القاعده را مدرنیته می‌داند (Gray, 2003: 116-117). به نظر وی جوامع غربی بر این باور بودند که مدرنیته شکل واحدی داشته و در هر مکانی یکی بوده و خواهد بود. به همان اندازه که جوامع بیشتر مدرن می‌شوند، شباهت بیشتری نیز به یکدیگر پیدا خواهند کرد و در حین مدرن شدن، ارزش‌های غربی را نیز اقتباس می‌کنند؛ «از جمله ارزش‌های روشنگری را و همانطور که ما در مورد آنها فکر می‌کنیم، آنها نیز در مورد ارزش‌های غربی نظر مشابهی خواهند داشت». جان گری معتقد است که القاعده سازمانی مربوط به گذشته و قرون وسطی نیست، بلکه محصول جانب (Byproduct) مدرنیسم و جهانی شدن می‌باشد. به نظر وی بنیادگرایی اسلامی ضد غرب بوده و بیشتر از سنت‌های اسلامی، شکل ایدئولوژی غربی را بخود گرفته است (Gray, 2003: 1-4).

متفکران و نویسندگان متعدد دیگری نیز به‌وجود آمدن سازمان القاعده را نتیجه شکست مدرنیسم در برآورده کردن تعهداتش می‌دانند. جیسون بورک (Jason Burke) معتقد است که برداشت اعراب از «جهانی شدن»، «امپریالیسم نو» می‌باشد و با چیزی که غرب از آن تلقی می‌کند، متفاوت است و القاعده یکی از هزاران جواب‌هایی است که به این مسأله داده شده است (Burk, 2004: 2). لی هریس (Lee Harris) نیز از جنبه دیگری سازمان القاعده را مورد بررسی قرار داده است و آن را پاسخی به مدرنیسم قلمداد می‌کند. وی در مقاله‌ای با عنوان «ایدئولوژی تخیلی القاعده» (Al-Qaeda's Fantasy Ideology) مدعی می‌شود که اعتقادات و باورهای سازمان القاعده تخیلی بوده و به دور از واقعیت است. به نظر هریس، این ضعف عمومی بشریت که همیشه می‌خواهد، چیزهایی بیشتر از آنچه که برایش فراهم است به دست آورد و این فاصله یا فضای خالی را به وسیله دنیای تخیلی پر می‌کند. اشخاصی که خیال پردازی می‌کنند، سایر مردم را هدف در نظر گرفته و به عوض اینکه آنها را سوژه در نظر بگیرند، ابژه به حساب می‌آورند. در دنیای تخیلی آنها، سایر مردم نقشی را که آنها می‌خواهند، ایفا می‌کنند. خیال پردازان همانند دن کیشوت (Don Quixote) تصور می‌کنند که قدرت زیاد و

خارق العاده‌ای دارند. اگر شخص دیگری را به‌عنوان هدف فرض کنند، طبیعی است که شخص مورد نظر را مشکل آفرین تصور کرده و سعی می‌کنند تا چنان مشکلی را برطرف سازند (Harris, 2002).

والر نویل (Waller R. Newel)، استاد فلسفه و علوم سیاسی دانشگاه کارلتون اوتاوا نیز از بعد دیگری به بررسی سازمان القاعده پرداخته است. به نظر وی شاخص‌ترین اندیشمند تأثیرگذار بر روی گروه‌های بنیادگرای اسلامی، فیلسوف آلمانی مارتین هایدگر است. به اعتقاد هایدگر تنها نازی‌ها می‌توانستند میراث گذشته آلمانیها را بازگردانند. نازیسم برای پیشبرد اهداف خود و از بین بردن قفس آهین مدرنیته و بازگشت به گذشته باشکوه، تکنولوژی را به خدمت گرفت. این دیدگاه از انقلاب پست مدرنیستی از سوی هایدگر به عقاید ژان پل سارتر و گروه‌های چپ فرانسه بعد از جنگ جهانی منتقل شد و حتی برای دفاع از استالینیسیم و انقلاب فرهنگی چین، گسترش یافت. عقاید سارتر نیز در کتاب انقلابی و پست مدرنیستی نویسنده الجزایری فرانتس فانون یعنی، «مسکینان زمین» (The Wretched of the Earth) بازتاب یافت و از اینجا نیز به دنیای رادیکال‌های خاورمیانه وارد شد. به نظر نویل بسیاری از اصول ایدئولوژی القاعده که به طور آشکاری در اعلامیه‌ی اسامه بن لادن برای جنگ علیه آمریکا در سال ۱۹۹۶ آمده است، ترکیبی از این گونه عقاید می‌باشد. به‌زعم وی همانند هایدگر که می‌خواست مردم آلمان به دوران شکوه برگردند و مدرنیته را نابود کنند، اسامه بن لادن نیز رویای بازگرداندن دنیای خود به عصر طلایی اسلام - قرن هفتم میلادی - را در سر می‌پروراند. فانون اعتقاد داشت که انقلاب هرگز نمی‌تواند با مذاکره و یا اعمال اصلاح طلبانه به اهداف خود برسد، اسامه بن لادن نیز ترور را در ذات خود خوب و عملی درمانی تصور می‌کند (Newell, 2001).

به طور کلی نووهایسیم گرایشی ابزاری به مدرنیته دارد، بدین معنی که از تسلیحات نظامی مدرن، در راستای رسیدن به اهداف خود، استفاده می‌کند ولی وجوه فکری و فرهنگی مدرنیته را نفی می‌کند و خواستار از بین بردن آنها می‌باشد. در همین راستا حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ القاعده به برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی نیز، حمله به اصول و ارزش‌های غرب می‌باشد که از مدرنیته نشأت گرفته است. نووهایبوم القاعده در یازده سپتامبر نه به واتیکان حمله کردند که رهبران جنگ‌های صلیبی را به راه انداخته بودند، و نه به وزارت خارجه بریتانیا که بعد از جنگ جهانی اول اکثر کشورهای اسلامی را تحت استعمار خود قرار داده بود؛ بلکه ساختمانی را مورد هدف قرار دادند که می‌توان آن را معبد مدرنیته قلمداد کرد (Kelley, 2002). نووهایسیم توسط عرب‌های بادیه نشین به وجود نیامده است بلکه توسط اشخاصی شکل گرفت که بیشتر آنها تحصیل کرده و متعلق به طبقات متوسط و یا بالای جامعه بوده‌اند و حتی بعضی از آنها در غرب نیز تحصیل و زندگی کرده‌اند.

## ۵- جمع بندی و نتیجه گیری

به طور کلی بنیادگراها با چند ویژگی شناخته می‌شوند. اول اینکه در برابر به حاشیه رانده شدن دین واکنش نشان می‌دهند و در مقابل فرآیندها و پیامدهای مدرنیزاسیون مقاومت می‌کنند. دوم اینکه جهانیابی آنها تقسیم دنیا به دو اردوگاه خیر و شر می‌باشد. سوم اینکه در برخورد با مدرنیته به صورت گزینشی عمل می‌کنند، بدین معنی که بسیاری از علوم و تکنولوژی‌های مدرن را قبول می‌کنند ولی از پذیرش مفاهیم فرهنگی ناشی از مدرنیته امتناع می‌کنند. چهارم اینکه برداشت خود از دین را مطلق، و فاقد غلط و اشتباه دانسته و سایر برداشت‌های موجود در تفسیر دین را قبول ندارند.

همانطور که سید حسین نصر نیز به خوبی اشاره می‌کند، مدرنیته غربی خود یکی از تعصب آمیزترین، جزمی‌ترین و افراطی‌ترین ایدئولوژی‌هایی است که تاکنون تاریخ به خود دیده است. مدرنیته خواهان ویرانی هر دیدگاهی جز خود است و هیچ جهان‌بینی مخالفی را به هیچ روی بر نمی‌تابد؛ خواه از آن بومیان آمریکایی باشد، و خواه پای آیین هندو، بودا، اسلام و حتی مسیحیت یا یهودیت سنتی در میان باشد... اگر قرار است درباره بنیادگرایی دینی سخن بگوییم در این صورت، نباید «بنیادگرایی سکولار» را نیز از قلم انداخت؛ بنیادگرایی‌ای که در تبلیغ کینه‌توزانه خود و حمله به هر چیزی که بر سر راهش قرار گیرد، از تعصب آمیزترین شکل «بنیادگرایی» دینی هیچ کم ندارد (نصر، ۱۳۸۳ ب: ۱۴۱). بنیادگرایی اسلامی نیز مخالف غرب نیست بلکه مخالف اندیشه‌های سکولار و برتری جویانه غرب نسبت به جهان اسلام می‌باشد. ویژگی اصلی همه بنیادگرایی‌های مذهبی ضدیت با ارزش‌ها و اخلاقیات مدرنیته غربی و عصر روشنگری، و ترس از وجوه فکری و فرهنگی جهان جدید می‌باشد. این ایدئولوژی با روان انسان سنتی زیان‌دیده از فرایند مدرنیته پیوندی نزدیک دارد؛ و به علت نیاز به حفظ همبستگی در برابر فشارهای جهان نو اقتدار طلب می‌شود. اصطلاح بنیادگرایی مذهبی به جنبش‌ها و حرکت‌هایی اطلاق می‌شود که بی‌مهابا به حرکت‌های خشونت‌آمیز و ترور مردم بی‌گناه دست می‌زنند، بدون آنکه در این کار توجیه دینی، شرعی و دفاعی وجود داشته باشد. بنیادگرایی مذهبی پدیده‌ای در گستره جهانی می‌باشد و متعلق به مذهب و یا مکان خاصی نیست. در پژوهش حاضر تلاش شد، ضمن بررسی خاستگاه و ویژگی‌های بنیادگرایی، بنیادگرایی اسلامی و تأثیر مدرنیسم در به وجود آمدن آن مورد بررسی قرار گیرد. بر اساس فرضیه مطرح شده در این پژوهش علت اصلی به وجود آمدن بنیادگرایی اسلامی رویارویی با مدرنیسم، به خصوص ویژگی‌های فرهنگی آن می‌باشد. مروری اجمالی بر مذهب نووهایسم نیز نشان می‌دهد که هدف اصلی این مذهب و نمود عینی آن، سازمان‌یافته، و مقابله با اصول فرهنگی مدرنیته غربی و به اصطلاح مقابله با مک‌دونالدی شدن فرهنگ جهان اسلام می‌باشد. در واقع پروسه‌ای که در ۱۱ سپتامبر به راه افتاد، جنگی مذهبی می‌باشد، اما نه جنگ اسلام علیه

مسیحیت یا یهودیت، بلکه جنگ بنیادگرایی علیه همه اصولی که توسط مدرنیته ارائه شده است (Sullivan, 2001). مروری بر اعلامیه‌های صادر شده از سوی سازمان القاعده در طول دو دهه گذشته، و اهداف انتخاب شده در حملات تروریستی از سوی این سازمان نیز همین امر را ثابت می‌کند.

فارغ از همه مسائل و بحث‌های مطرح شده، موضوع با اهمیت برای اسلام و مسلمانان این است که حملات کورکورانه و مورد هدف قرار دادن شهروندان بی‌گناه بهانه‌ای در اختیار سیاستمداران و رسانه‌های غربی قرار داده است تا اسلام را معادل بنیادگرایی، تروریسم و ضد مدرن نشان دهند، در حالیکه بنیادگرایی فرقه نوهایسیم، هیچ سنخیتی با اسلام ندارد. در چنین شرایطی این وظیفه مسلمانان سایر مذاهب می‌باشد که ضمن انزجار از اعمال چنین گروه‌هایی، اسلام راستین را نشان دهند. کما اینکه گسترش روزافزون اسلام در کشورهای غربی بطلانی بر هجمه تبلیغاتی غربیان علیه اسلام می‌باشد.

## یادداشت‌ها

۱. سازمان القاعده در سال ۱۹۹۶ اعلامیه ای صادر می‌کند که از آن به عنوان مانیفست القاعده یاد می‌شود. وی در این اعلامیه یا به قول خود فتوا، ضمن برشمردن مشکلات موجود در جهان اسلام، به‌عنوان دلایل صدور اعلامیه، از جمله بی‌عدالتی، طرد قوانین شریعت به واسطه هجوم فرهنگی غرب، هتک حرمت و توهین به حقوق بشر، مهمترین مشکل دنیای اسلام را غرب و به ویژه ایالات متحده ذکر می‌کند. (Bin laden, 1996)
۲. جهت بررسی بیشتر نگاه کنید به (Moaddel, 2008)
۳. برای بررسی چگونگی تفسیر جهاد در میان گروه‌های بنیادگرای اسلامی رجوع شود به (بخشی شیخ احمد، ۱۳۸۵ ب)

## کتابنامه

### الف - فارسی

۱. قرآن کریم
۲. احتشامی، انوشیروان (۱۳۸۱)، «بنیادگرایی اسلامی و اسلام سیاسی»، مجله علوم سیاسی، ترجمه محسن اسلامی، شماره ۱۸، تابستان، ۲۴۵-۲۶۰
۳. انصاری، منصور (۱۳۸۶)، «اسلام سیاسی: زمینه‌ها و پیشگامان»، مجله متین، شماره ۳۴ و ۳۵، بهار و تابستان، ۲۸-۵
۴. بخشی شیخ احمد، مهدی (۱۳۸۴)، «ماهیت و تهدیدات نوهایسیم»، مجله راهبرد، شماره ۳۷، پائیز، ۲۱۱-۲۳۶

۵. بخشی شیخ احمد، مهدی (۱۳۸۵ الف)، «سید قطب و اسلام‌گرایی معاصر»، مجله علوم سیاسی، سال نهم، شماره ۳۳، بهار، ۱۷۱-۱۹۰
۶. بخشی شیخ احمد، مهدی (۱۳۸۵ ب)، «جهاد؛ ابن تیمیّه تا بن‌لادن»، مجله علوم سیاسی، سال نهم، شماره ۳۴، تابستان، ۱۶۹-۱۹۴
۷. بخشی شیخ احمد، مهدی (۱۳۹۰)، «تحول مفهوم تروریسم؛ از انگیزه تا گستره فعالیت»، مطالعات انقلاب اسلامی، زمستان، شماره ۲۷، ۱۵۱-۱۷۲
۸. بشیریه، حسین و لگن هاووزن، محمد (۱۳۷۷ و ۱۳۷۸)، «اقتراح؛ سنت‌گرایی و تجدد، در نظر خواهی از دانشوران»، مجله نقد و نظر، شماره ۱۷ و ۱۸، زمستان و بهار، ۴-۳۲
۹. بهروزلک، غلامرضا (۱۳۸۶)، «جهانی شدن و اسلام سیاسی در ایران»، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی
۱۰. جوان شهرکی، مریم (۱۳۸۷)، «نقش جهانی شدن در گسترش بنیادگرایی دینی: مطالعه موردی القاعده»، راهبرد، شماره ۴۷، تابستان، ۲۴۹-۲۷۴
۱۱. حسینی‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۶)، «اسلام سیاسی در ایران»، قم: دانشگاه مفید
۱۲. خانبگی، رامین (۱۳۸۲)، «چهره‌های مدرنیته»، ماهنامه زمانه، سال دوم شماره ۱۰، تیر، ۴-۱۲
۱۳. خراسانی، رضا (۱۳۸۹)، «مواجهه غرب و اسلام سیاسی در دوره معاصر (چیستی و چرایی آن)»، علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره ۴۹، بهار، ۶۵-۹۳
۱۴. خسروی، غلامرضا (۱۳۸۵)، «درآمدی بر بنیادگرایی اسلامی»، مطالعات راهبردی، سال نهم، شماره اول، بهار، ۱۲۱-۱۴۳
۱۵. دهشیار، حسین (۱۳۸۵)، «سنت‌گرایان و بنیادگرایان در خاورمیانه»، روزنامه شرق، ۶/۱۲
۱۶. سعید، بابی، (۱۳۷۹)، «هراس بنیادین اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی»، ترجمه‌ی غلام رضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران، دانشگاه تهران
۱۷. فقیهی، علی اصغر (۱۳۶۶)، «وهابیان: بررسی و تحقیق گونه‌ای درباره عقاید و تاریخ فرقه وهابی»، چاپ چهارم، تهران: صبا
۱۸. کویل، ژیل، (۱۳۷۵)، «پیامبر و فرعون: جنبشهای نوین اسلامی در مصر»، ترجمه حمید احمدی، چاپ دوم، تهران: کیهان
۱۹. گل محمدی، احمد (۱۳۸۱)، «جهانی شدن، فرهنگ، هویت»، تهران: نشر نی
۲۰. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴)، «پیامدهای مدرنیته»، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز
۲۱. مروی، ع (۱۳۶۵)، «غرب و بنیادگرایی/اسلام»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۴، دی، ۲۴-۳۲
۲۲. منتظری، حسینعلی (۱۳۸۰)، «مدرنیته و مدرنیسم»، چاپ دوم، تهران، نقش جهان
۲۳. منظور، پرویز (۱۳۸۲)، «گفتمان اسلام‌گرایان در برابر پست مدرنیته»، ترجمه مهدی حجت، علوم سیاسی، شماره ۲۴، زمستان، ۱۸۷-۱۹۸

۲۴. نصر، سید حسین (۱۳۷۶)، «جوان مسلمان و دنیای متجدد»، ترجمه مرتضی اسعدی، چاپ چهارم، تهران: طرح نو
۲۵. نصر، سید حسین (۱۳۷۹)، «اسلام سنتی»، ترجمه نورالله قیصری، پژوهشنامه متین، سال دوم، ش ۸، پائیز
۲۶. نصر، سید حسین، (۱۳۸۲)، «آموزه های صوفیان از دیروز تا امروز»، ترجمه حسین حیدری و محمدهادی امینی، چاپ دوم، تهران، قصیده سرا
۲۷. نصر، سید حسین (۱۳۸۳ الف)، «قلب اسلام»، ترجمه مصطفی شهرآیینی، تهران: گفتوگوی تمدن‌ها و حقیقت
۲۸. نصر، سید حسین (۱۳۸۳ ب)، «اسلام و تنگناهای انسان متجدد»، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: سهروردی
۲۹. نظری، علی اشرف (۱۳۸۷)، «غرب، هویت و اسلام سیاسی: تصورات و پنداشت های غرب از اسلام»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۸، شماره ۱، بهار، ۳۱۷-۳۳۴
۳۰. هی وود، اندرو، (۱۳۸۶)، «درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی»، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

## ب - انگلیسی

1. Al-Zawahiri, Ayman, (2001) "Knights Under The Prophet Banner", Serialized in **Al-Sharq al Ausat** (London) 2-10 December, Trans. Foreign Broadcast
2. Information Service, Document FBIS-NES-2001-1202, maintained On-Line by The Federation of American Scientists, available at: [http://www.fas.org/irp/world/para/ayman\\_bk.html](http://www.fas.org/irp/world/para/ayman_bk.html)
3. Ayoob, Mohammed, (2006), "The Many Faces of Political Islam", **Institute of Defense and Strategic Studies**, Singapore. 29 December, available at: [www.rsis.edu.sg/publications/WorkingPapers/WP119.pdf](http://www.rsis.edu.sg/publications/WorkingPapers/WP119.pdf)
4. **Britannica Concise Encyclopedia**: Islamic fundamentalism, available at: [www.britannica.com](http://www.britannica.com)
5. Barkun, Michael, (2003), "Religious Violence and the Myth of Fundamentalism", **Totalitarian Movements And Political Religions**, Volume 4, Number 3, Winter, pp. 54- 71
6. Bin laden, Osama, (1996) "Declaration of war Against American Occupying the Land of the Two Holy Places", (26, 8,) available at: <http://www.Azzam.com/html/articlesdeclaration.htm>
7. Bruce, Steve (2000) **Fundamentalism**, Cambridge: Polity
8. Burk, Jason (2004) "Al Qaeda Today and the Real Roots of Terrorism", Interview With Jason Burk, **Terrorism Monitor**, Vol.I, Issue 11, PP.1-4, February
9. Doktor, Tadeusz, (2003), "New Age, Fundamentalism and Moral Orientation", **Journal of Alternative Spiritualities and new Age Studies**, vol. 4, pp. 70- 81
10. des Bouvrie, Nicole, (2005), **Fundamentalism and Modernism**, University College Utrecht



11. Gray, John (2003) **Al Qaeda and What It Means to Be Modern**, New York and London: The New Press
12. Harris, Lee (2002) "Al Qaeda's Fantasy Ideology", **Policy Review Online**, August-September, No. 114, available at: <http://www.policyreview.org/AUG02/harris.html>
13. Haynes, Jeff, (1995), "Religion, Fundamentalism and Ethnicity; A Global Perspective", **United Nations research Institute for Social Development (UNRISD)**, Switzerland, Discussion Paper 65, May 1995, available at: [www.unrisd.org](http://www.unrisd.org)
14. Hoffmeister, Andrew Charles, (2006), "Fundamentalism and Modernity: A Critique of the "Anti-Modern" Conception of Fundamentalism", **Religious Studies Theses**, Paper 3, available at: [http://digitalarchive.gsu.edu/rs\\_theses/3](http://digitalarchive.gsu.edu/rs_theses/3)
15. Kelley, David (2002) "9/11 and The War Against Modernity", **The Atlas Society**, available at: <http://www.atlassociety.org/node/346>
16. Kepel, Gilles, (2002) **Jihad: The Trail of Political Islam**, Trans. by Anthony Roberts, Massachusetts: Harvard University Press
17. Knowlton, Tom (2003) "Zawahiri-Not Bin Laden- Is The Top Target", (03-05) available at: <http://www.sullivan-county.com/z/sftt2.htm>
18. Kramer, Martin, (2003), "Coming to Terms: Fundamentalists or Islamists?", **Middle East Quarterly**, Spring, pp. 65-77
19. Kurth, Audrey (2003) "Al-Qaeda After Iraq Conflict", CRS Report for Congress, May 23, Order Code: RS21529, available at: [http://www.rialdi.org/IRAQ/mil\\_al\\_qaeda\\_2004.pdf](http://www.rialdi.org/IRAQ/mil_al_qaeda_2004.pdf)
20. Lewis, Bernard, (1988) **The Political Language of Islam**, Chicago: University of Chicago Press
21. Losurdo, Domenico, (2004), "What Is Fundamentalism?", **Nature, Society, and Thought**, vol. 17, no. 1, pp. 5-46
22. Lawrence, Bruce, (1989) **Defenders of God: The Fundamentalist Revolt Against the Modern Age**, San Francisco: Harper and Row
23. Marshallsay, Zaniah, (2004) "Islamic Fundamentalism: Myth and Reality Confronted?", Refereed paper presented to the **Australasian Political Studies Association Conference**, University of Adelaide, 29 September – 1 October, available at: [www.adelaide.edu.au/apsa/docs\\_papers/Others/Marshallsay.pdf](http://www.adelaide.edu.au/apsa/docs_papers/Others/Marshallsay.pdf)
24. Martinus Vorster, Jakobus, (2007), "Analytical perspectives on religious fundamentalism", **JSRI** No. 17, Summer, pp. 5- 20
25. Moaddel, Mansoor (2008) "Religious Fundamentalism among Young Muslims in Egypt and Saudi Arabia", **Social Forces**, Volume 86, Number 4, June 2008, pp. 1675-1710
26. Munir, Lily Zakiyah, (2003) "Islamic Fundamentalism and Its Impact on Women", Paper presented at the **Association of Asian Studies (AAS)** Forum conducted at the Hilton Hotel, New York, March 27-30, available at: [www.law.emory.edu/ihr/worddocs/lily3.doc](http://www.law.emory.edu/ihr/worddocs/lily3.doc)
27. Newell, Waller R. (2001) "Postmodern Jihad: What Osama Bin Laden Learned From The Left?", **The Weakly Standard** (11-26) available at: <http://www.freerepublic.com/focus/f-news/573060/Posts>
28. Qutb, Sayed **Milestones**, available at: [http://www.yongmuslims.ca/online\\_library/milestones/hold.asp](http://www.yongmuslims.ca/online_library/milestones/hold.asp)

29. Radler, Christopher (2009) "Suicide Attacks Driven by Islamic Fundamentalism as "Rituals of Modernity"?", DIAS-Analysis No. 40, April 2009, Duesseldorf, Available at: [www.dias-online.org/fileadmin/templates/.../Analyse40.pdf](http://www.dias-online.org/fileadmin/templates/.../Analyse40.pdf)
30. **Random House Webster's College Dictionary**, (1997) New York: Random House
31. Roy, Olivier, (1994), **The Failure of Political Islam**, Harvard University Press
32. Schwartz, Benjamin E. (2007) "America's Struggle Against the Wahhabi/Neo-Salafi Movement", 51, **ORBIS** 107, pp. 107-128
33. Salzman, Michael B., (2008), "Globalization, religious fundamentalism and the need for meaning", **International Journal of Intercultural Relations**, No. 32, pp. 318-327
34. Sullivan, Andrew (2001) "This IS a Religious War", **New York Times Magazine**, 7 October
35. **The Columbia Encyclopedia**, 6th Edition, 2001, Wahhabi
36. Tibi, Bassam, (1998), **The Challenge of Fundamentalism: Political Islam and the New World Disorder**, Berkeley, London: University of California Press
37. Vorster, Jakobus Martinus, (2007), "Analytical perspectives on religious fundamentalism", **JSRI** No. 17, Summer, pp. 5- 20
38. Weinberg, Leonard and Pedahzur, Ami, (2004), **Religious Fundamentalism and Political Extremism**, London: Frank Cass
39. Zeidan, David, (2001) "The Islamic Fundamentalism View of Life as a f Battle", **Middle East Review of International Affairs**, No. 4, PP.26-53, December
40. Zubaida, Sami (1989), **Islam, The People and the State**, London: Rutledge.